

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال نهم، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۹۵  
صفحات: ۱۵۸-۱۳۱  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۲۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۸/۱۵

## نگاه نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکیه در منطقه اورآسیا\*

دکتر میر ابراهیم صدیق\*\*

### چکیده

در این مقاله سعی شده است ضمن تبیین نظریات مهم حوزه سیاست خارجی که مرتبط با سیاست‌های ایران و ترکیه در منطقه اورآسیا، به بررسی سیاست خارجی این دو کشور در منطقه اورآسیا از زاویه تحلیلی چند بُعدی نظری پرداخته شود و آسیب شناسی سیاست‌های اعمالی ایران صورت پذیرد. بر این اساس نظریه‌های واقع‌گرایانه با نگاه مادی و قدرت محور، فرایندها با تأکید بر رویکرد سازه‌انگارانه و نظریه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی مورد بحث قرار گرفته است. بدین ترتیب پرسش اصلی مقاله حاضر عبارت است از: عملکرد سیاست خارجی ایران و ترکیه در منطقه اورآسیا چه تأثیری بر تأمین منافع ملی این دو کشور داشته است؟ پاسخ به پرسش حاضر نیز عبارت خواهد بود: سیاست خارجی غیرایدئولوژیک و اقتصاد مبنای ترکیه در منطقه اورآسیا باعث تأمین منافع ملی این کشور به صورت مطلوبی شده است در حالی که سیاست خارجی ایدئولوژیک و ارزش‌گذارانه ایران نتوانسته است منافع ملی را تأمین نماید.

### کلیدواژه‌ها

ایران، ترکیه، سیاست خارجی، نگاه نظری، منافع ملی، قدرت، امنیت، اقتصاد، فرهنگ.

\* مقاله حاضر مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان مقایسه تطبیقی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکیه در منطقه اورآسیا (۲۰۱۰-۲۰۰۲) برای معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج می باشد.

e.seddigh@gmail.com

\*\* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

## مقدمه

منطقه اورآسیا به دلیل برخورداری از موقعیت برتر ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئواستراتژیکی دارای جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌گذاری‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌باشد. ایران و ترکیه نیز به دلیل قرار گرفتن در این منطقه همواره سعی داشته‌اند با اتخاذ سیاست‌های مختلف در راستای اهداف ملی گام برداشته و منافع ملی خود را از این رهگذر تأمین نمایند. در این بین هر دو کشور می‌کوشند با توجه به مقدورات و محذورات سیاست خارجی خود، به گسترش نفوذ در منطقه بپردازند. مقامات ترکیه آرزوی دیرینه خود را ایفای نقش پل ارتباطی میان غرب و شرق می‌دانند و از این رو به رغم کوشش فراوان برای عضویت در اتحادیه اروپا، خواهان گسترش روابط خود با کشورهای پیرامونی هستند. هدف اصلی ترکیه از جستجوی متحدان منطقه‌ای در آسیای مرکزی، هدف اقتصادی است. ترکیه بازارهای این کشورها را برای صادرات صنعتی و نیمه صنعتی خود مهم می‌داند و سعی دارد نقش انتقال دهنده انرژی این منطقه به اروپا را ایفا کند و همچنین نیازهای خود به انرژی‌های فسیلی را برآورده سازد.

از سوی دیگر در حالی که با فروپاشی اتحاد شوروی و گشایش مرزهای جدید نه تنها تهدیدات نظامی علیه ایران کاهش یافت، بلکه فرصت‌های جدید متنوعی را برای ایران نیز بوجود آورد. جمهوری اسلامی ایران علاوه بر دین مشترک، با اکثر جمهوری‌های آسیای مرکزی دارای پیوندهای تاریخی، قومی و فرهنگی است و با تاجیکستان و مردم سمرقند و بخارا در ازبکستان نیز دارای زبان مشترک می‌باشد. همچنین به لحاظ مسائل ژئوپلیتیکی اولاً هیچ یک از این جمهوری‌ها به طور مستقیم به آب‌های آزاد دسترسی ندارند و ثانیاً منطقه آسیای مرکزی و قفقاز مانند خط حائل میان جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه قرار گرفته است.

در این مقاله سعی می‌شود ضمن تبیین نظریات مهم حوزه سیاست خارجی که مرتبط با سیاست‌های ایران و ترکیه در منطقه اورآسیا می‌باشد، به بررسی سیاست خارجی این دو کشور در منطقه اورآسیا از زاویه تحلیلی چند بُعدی نظری پرداخته و کوشش می‌شود آسیب‌شناسی سیاست‌های اعمالی ایران صورت پذیرد. بر این اساس پرسش اصلی عبارت است از: عملکرد سیاست خارجی ایران و ترکیه در منطقه اورآسیا چه تأثیری بر تأمین منافع ملی این دو کشور داشته است؟

پاسخ موقت به پرسش حاضر نیز عبارت خواهد بود: سیاست خارجی غیرایدئولوژیک و اقتصاد مبنای ترکیه در منطقه اورآسیا باعث تامین منافع ملی این کشور به صورت مطلوبی شده است در حالی که سیاست خارجی ایدئولوژیک و ارزش گذارانه ایران نتوانسته است منافع ملی را تامین نماید.

## ۱. مفاهیم نظری

### ۱-۱. قدرت

در زبان فارسی واژه‌های بسیاری که به گونه‌ای مفهوم قدرت را برساند، هست. مانند: نفوذ، توانایی، نیرو، فشار، اقتدار، اعتبار، فتوا، امر، دستور، داوری، حکم، فرمان، پند و اندرز و حتی واژگانی مانند رهبر، فرمانده، راهنما و معلم متضمن فکر داشتن نوعی توانایی و قدرت برتری کسی بر کس یا کسان دیگر است. بی گمان میان همه این واژه‌ها دو واژه «نفوذ» و «قدرت» بیش از همه واژه‌های کم و بیش یکسان و مترادف چه در گفتار و چه در نوشتار و به ویژه در متون رسمی به کار رفته است. اگر بخواهیم که تعریض از نفوذ و قدرت به دست دهیم که بتواند این دو مفهوم را از هم مشخص سازد در مورد نفوذ می‌توان چنین تعریف کرد: «نفوذ داشتن حق و توانایی رهبری و فرماندهی است» در حالی که «قدرت، داشتن امکان مادی اجبار دیگری به اطاعت و فرمانبری است». به زبان دیگر «نفوذ» پایه و اساس رهبری در داشتن تواناییهای معنوی است در حالی که در «قدرت» جنبه بهره‌گیری از تواناییهای مادی بیشتر است (ابوالحمد، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۰). نه تنها رهبران سیاسی از دیرباز به سیاست بین‌الملل از منظر قدرت و امنیت نگریده‌اند بلکه جنگ و صلح پایدارترین مضامین سیاست جهان است و مقوله دوم یعنی اجتناب از کشمکش (به ویژه نظامی) همواره مورد توجه خاص همه دانشوران سیاست جهان بوده است تا جایی که از ماکیاولی گرفته تا هابز و دانشوران قرن بیستم، قدرت، امنیت و منافع ملی، مفاهیم اساسی درک روابط میان دولت‌ها بوده است.

از قدرت سیاسی تعاریف گوناگونی شده است، مانند «می‌توان قدرت را وجود یک اراده مستولی و چیره که اراده‌های دیگر در طول آن قرار دارد دانست» (بخشایشی اردستانی، ۱۳۷۶: ۷۳). یا «قدرت مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که موجب به اطاعت در آوردن فرد یا گروه توسط فرد یا گروه دیگر می‌گردد» (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ۵۶)؛ یا «توانایی دارنده آن

است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر شکلی» (آشوری، ۱۳۸۹: ۲۴۷).

بنابراین می‌توان گفت به رغم استعمال وسیع مفهوم قدرت توسط عالمان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تعریف واحدی از آن به دست داده نشده است. هر یک از متفکران این دو رشته، با تأکید بر جنبه خاصی از قدرت، تعریف‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند. در نگاه رئالیست‌ها، قدرت بیشتر جنبه مادی و ملموس می‌یابد به همین علت قدرت از کلیدواژگان مهم رئالیست‌ها است. بر این اساس اگر دو واژه کلیدی در آموزه مورگنتا<sup>۱</sup> وجود داشته باشد آن دو مفهوم «قدرت» و «منافع ملی» می‌باشد؛ که قدرت گاهی به عنوان ابزار مطرح است و عناصر قدرت ناظر بر توانمندی‌هاست. دشوار است که معنی دقیقی از «قدرت» به دست داد. رابرت دال<sup>۲</sup> گفته است: «واقعیت نخستین و مهمی که باید درباره قدرت دانست این است که نه در زبان روزمره و نه در علم سیاست توافقی درباره دانش واژه‌ها و تعریف‌های قدرت وجود ندارد» (دال، ۱۳۶۴: ۲۵-۲۴). توانایی تحصیل هدف از قبل دیگران چیزی است که به نام قدرت در روابط بین‌الملل نامیده شده و هسته اصلی مباحث سیاست (داخلی و خارجی) را تشکیل می‌دهد؛ تا جایی که گفته شده است سیاست تلاشی است برای به دست آوردن قدرت. مورگنتا بر این نظر است که دولت‌ها در چهارچوب قدرت دارای انتخاب‌های سیاسی محدودی هستند که عبارتند از: حفظ وضع موجود، افزایش قدرت (سیاست امپریالیستی) و بالاخره نمایش قدرت (کسب پرستیژ) (قوام، ۱۳۸۵: ۵۹). در واقع دولت و قدرت از منظر رئالیست‌ها یک رابطه ویژه دارند که تحت عنوان «مصلحت دولت» هر گونه استفاده از قدرت (زور) توجیه‌پذیر است. ایده «مصلحت دولت» بدین معناست که: «رفاه دولت و مردمانش ارزش و هدف غایی تلقی می‌شود و قدرت، حفظ قدرت و بسط قدرت ابزاری ضروری است که باید بی قید و شرط به دست آید. در صورت لزوم باید قدرت را حتی به بهای نادیده گرفتن کامل اخلاقیات و حقوق موضوعه به دست آورد» (ونت، ۱۳۸۶: ۱۴۵-۱۴۴).

1. Hans. J. Morgenthau

2. Robert Alan Dahl

## ۲-۱. منافع ملی<sup>۱</sup>

منافع ملی یکی از بنیادی‌ترین و رایج‌ترین مفاهیم و واژه‌های سیاسی کنونی به ویژه در ادبیات مربوط به سیاست خارجی کشورهاست. منافع ملی آن دسته از منافع تلقی می‌شوند که دولت‌ها به عنوان یک مجموعه و به نمایندگی از ملت‌هایشان در روابط خود با سایر کشورها در پی تحقق آن می‌باشند. اگر با دقت بیشتری تاریخ دگرگونی این واژه بررسی شود مشاهده می‌گردد که بخش اعظمی از فرآیند دگرگونی واژه منافع ملی نشأت گرفته از تحولات ناشی از واحدهای سیاسی است.

منافع ملی را می‌توان، چنین تعریف کرد: «هدف‌های عام و ماندگاری که یک ملت برای دستیابی به آنها تلاش می‌کند». طبق این تعریف، منافع ملی، مفهوم وسیعی است که تنها به معنای حفظ استقلال ملی و تمامیت ارضی نیست و ممکن است حیطه وسیعی که شامل دستیابی به انرژی، منابع مواد خام، فناوری جدید، توسعه اقتصادی، منطقه نفوذ و دفاع از اتباع خود در خارج از مرزها و... را نیز در خود، جای دهد (روشندل، ۱۳۷۴: ۳۸).

واقع‌گرایان، تعهد در سیاست خارجی را معطوف به اهداف و منافع ملی می‌دانند و در پی رواج دادن این واژه در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل هستند. تشخیص عینی منافع ملی، شالوده قدرت پیش‌بینی واقع‌بینان به عنوان پیروان یکی از نظریه‌های ثبوتی در روابط بین‌الملل است، خواه منافع ملی به «قدرت» و خواه به «امنیت» تعبیر شود. از دیدگاه واقع‌گرایی، تا منافع ملی روشن و خالی از ابهام نباشد، نظریه‌پرداز نمی‌تواند تشخیص دهد که کشوری سیاست‌های درست در پیش گرفته است یا نه (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۱۱). در «سیاست داخلی»، قدرت فردی معیار منافع ملی و در «سیاست خارجی»، قدرت ملی معیار این منافع است. به طور کلی در ارتباط با رابطه منافع ملی و سیاست خارجی باید گفت؛ منافع ملی مفهوم اساسی سیاست خارجی است. این مفهوم در بر گیرنده تمامی ارزش‌های ملی است و عبارت است از هدف‌های عام و دائمی که ملت و دولت در راه تحقق آن‌ها فعالیت می‌کنند. بنابراین منافع ملی امری دائمی و دارای رابطه مستقیم با سیاست خارجی است.

---

1. National Interest

### ۱-۳. امنیت<sup>۱</sup>

واژه امنیت عمدتاً به نوعی احساس روانی اطلاق می‌گردد که در آن به خاطر مبرا بودن، از ترس، وضعیت آرامش و اطمینان خاطر حاصل می‌گردد. در کل امنیت یک مفهوم آشنا و قابل شناخت برای تمام جوامع بشری از جوامع اولیه چون قبایل کوچک گرفته تا امپراتوری‌های بزرگ جهان باستان و دولت شهرهای یونان بوده است و به همین قسم امروز نیز تلاش برای رسیدن به «وضعیت امن»<sup>۲</sup> اولویت نخست سیاست‌های واحدهای سیاسی مختلف را تشکیل داده و راه‌های تأمین آن از جایگاه خاصی در سیاست‌گذاری‌های امنیتی دولت‌ها در قالب امنیت ملی برخوردار است.

مبنا و اساس جستجوی امنیت را می‌توان در انگیزه‌ها و کشش‌های انسان‌ها دنبال کرد به این معنی که جستجوی امنیت از مهمترین کشش‌ها و انگیزه‌های انسانی است که با جوهر هستی انسان پیوند ناگسستنی دارد. تأمین امنیت و راه‌های دستیابی به آن از جمله‌ای سنگ بناهای شکل‌گیری واحدهای سیاسی از نگاه تاریخی بوده تا از این طریق اعضای جوامع مذکور بتوانند به کمک همدیگر به مهمترین نیازشان که تأمین امنیت است دستیابی حاصل کنند. اما آنچه در جوامع اولیه و حتی اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی مطرح بود یک دیدگاه محدود به امنیت بود طوری که بحث امنیت روی موضوعات نظامی متمرکز بود. یعنی یک نوع دید تقلیل‌گرایانه نسبت به امنیت حکم فرما بود و امنیت را در توانایی‌های نظامی و برقراری صلح بعد از جنگ‌ها جستجو می‌کردند (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۳).

بنابراین امنیت یک مفهوم ویژه است، بدین معنا که در شرایط و مقتضیات گوناگون می‌توان تعاریف و مصادیق مختلفی را برایش در نظر گرفت. آرنولد ولفرز<sup>۳</sup> معتقد است «امنیت ملی نماد ابهام‌آمیزی است که اصلاً ممکن نیست دارای معنای دقیق باشد». دولت‌ها بر حسب مقام و موقعیتی که در عرصه مناسبات بین‌المللی دارند و نیز بر اساس مبانی ارزشی خود تصورات و تلقی‌های متفاوتی از مفهوم امنیت دارند. در دیدگاه رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها، آنچه که باعث حصول امنیت می‌شود «موازنه قوا»<sup>۴</sup> است و ابزارها و بازیگران اصلی حفظ امنیت جهانی قدرت‌های بزرگ هستند (Waltz, 1986). به زعم بسیاری از نظریه‌پردازان یکی از ابزارهای

1. Security
2. Secure Situation
3. Arnold Wolfers
4. Balance of Power

حصول امنیت «دیپلماسی» است. در واقع دیپلماسی بی بدیل‌ترین اهرم دولت‌ها برای کسب امتیازات بیشتر در حوزه امنیت ملی و حفظ امتیازات قبلی است و از این طریق ایجاد اتحادیه‌های حمایت‌کننده و قراردادهای نظامی به نوعی با افزایش امنیت ملی در ارتباط است. رئالیست‌ها، به طور کلی نگاهی سخت‌افزاری و مادی به امنیت دارند. تفکرات امنیتی رئالیست‌ها بر پنج مفروض اساسی پایه‌ریزی می‌گردد:

- فرض اول بر هرج و مرج گونه بودن نظام بین‌الملل تأکید دارد. مطابق با این فرض هرج و مرج گونه بودن به معنای نبود اقتدار مرکزی برتری به منظور ایجاد قواعد و رویه‌های قانونی بین‌المللی است.

- فرض دوم اینکه کشورها ذاتاً دارای مقدری توانمندی نظامی تهاجمی هستند که قابلیت آسیب رساندن و احتمالاً نابود کردن یکدیگر را به آنها اعطا می‌کند. کشورها، به‌طور بالقوه برای یکدیگر خطرناک هستند.

- فرض سوم اینکه کشورها هرگز نمی‌توانند از مقاصد کشورهای دیگر مطمئن شوند به ویژه هیچ کشوری نمی‌تواند مطمئن باشد که کشور دیگری، از توانمندی نظامی خود علیه آن کشور استفاده نخواهد کرد.

- فرض چهارم این است که اساسی‌ترین انگیزه‌ای که دولت‌ها را به حرکت در می‌آورد انگیزه بقاست. کشورها در صدد حفظ حاکمیت خود هستند.

- پنجمین فرض می‌گوید که کشورها در مورد چگونگی بقا در نظام بین‌الملل، راهبردی فکر می‌کنند. کشورها اساساً خردمند هستند ولی در دنیای اطلاعات ناقص عمل می‌کنند، زیرا دشمنان در بسیاری مواقع برای پنهان نمودن قدرت یا ضعف خود و همچنین مقاصد واقعی خود انگیزه‌هایی دارند.

هیچ کدام از این فرضیات به تنهایی، رقابتی رفتار کردن کشورها را ضروری نمی‌سازد (عبداله-خانی، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۳).

## ۲. نگاه غیرمادی و ارزش محور

فرانزیه‌ها هجمه‌ای از انتقادات جدی در حوزه‌های هستی‌شناختی<sup>۱</sup>، روش‌شناختی<sup>۲</sup> و معرفت‌شناختی<sup>۳</sup> را متوجه نظریات اصلی روابط بین‌الملل و در بیان کلی‌تر، کل علوم مدرن نموده‌اند. در حوزه روش‌شناسی بی‌اعتبار و نامشروع کردن علوم مدرن و فروپاشی فراروایت‌ها مهمترین مبانی نظام فکری فرا نظریه‌ها به معنای عام و پست مدرنیسم به معنای خاص است. با ظهور فرانزیه‌ها؛ این واقعیت بیش از پیش نمایان شد که از طریق رویکرد هم‌نهادی یا ترکیبی<sup>۴</sup> می‌توان بخش‌هایی از یک نظریه را برداشت و با یکدیگر ترکیب نمود و از طریق این الگوهای هم‌نهاد در ارتباط با تجزیه و تحلیل پدیده‌ها استفاده نمود.

ظهور پارادایم سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل مرتبط و متأثر از تحولات و رویدادهای دهه ۱۹۹۰ بود. مجموعه تحولات منتهی به این دهه همانند طرح چالش‌های انتقادی در مقابل خردگرایان، پایان جنگ سرد و بازماندن جریان اصلی از تحلیل و تبیین شرایط این دگرگونی و پیش‌بینی آن و نیز تحولات بطنی در نظام بین‌الملل، از قبیل تکثر و گسترش فعالیت بازیگران غیردولتی، مطرح شدن مسائل مرتبط با حقوق بشر، تروریسم و غیره، پویایی جدیدی را وارد روابط بین‌الملل کرد. شاید این مسایل، گروهی از اندیشمندان روابط بین‌الملل را به سوی برداشت‌های جدید و امکان بهره‌گرفتن از نظریه‌های مختلف اجتماعی در فهم شرایط و ماهیت روابط بین‌الملل و بازیگران صحنه بین‌الملل واداشت. آنچه که در این دهه به صورت جدی وارد مباحث روابط بین‌الملل شده و به تدریج جای خود را در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل باز نمود، پارادایم «سازه‌انگاری» بود.

جهان چیزی است که ساخته و ابداع شده و نه چیزی که بتوان آن را طبیعی، مسلم و یا موجودی از قبل داده شده فرض کرد. همه کنش‌های انسانی در فضای اجتماعی شکل می‌گیرند و معنا پیدا می‌کنند و این معنا سازی است که کم و بیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد.

یک تحلیل سازه‌انگار از مسأله همکاری، بیشتر بنیان شناختی دارد تا رفتاری، زیرا به شناختی بین‌الذهانی می‌پردازد که ساختار هویت و منافع، یعنی ساختار «بازی» را به مثابه امری برون‌زا نسبت به خود تعامل تعریف می‌کند و این تعامل نمونه‌ای از آن قرار می‌گیرد

1. Ontological
2. Methodology
3. Epistemologica
4. Synthetic



(ونت، ۱۳۸۵: ۶۳). سازه‌نگاری همچنین تأکید اصلی خود را اساساً بر رابطه میان وابستگی متقابل مادی و فهم هویت و اجتماع قرار می‌دهد. با درک ساختارهای بین‌الذهانی می‌توان جهت تغییر منابع و هویت‌ها و نیز ظهور اشکال جدید، همکاری را در طول زمان ردیابی کرد. بر اساس این تحلیل هر نوع هویت دولت در سیاست جهانی تا اندازه‌ای محصول عملکردهای اجتماعی است که باعث شکل هویت در داخل می‌شود. بدین ترتیب سیاست هویت در داخل برای هویت و منافع و رفتارهای دولت در خارج، امکانات و نیز محدودیت‌هایی را فراهم می‌آورد. در چنین وضعیتی حتی در شرایطی که قدرت مادی برای تعقیب سیاست‌های امپریالیستی فراهم می‌شود، باز تولید آن نمی‌تواند بدون توجه به عملکردهای اجتماعی آن و بدون قدرت گفتمانی (به ویژه از لحاظ هویت‌های مربوط) درک شود. امکان دارد حوزه‌هایی از عملکرد فرهنگی در درون خود دولت وجود داشته باشند که بتواند دارای آثار تکوینی و یا علی بر سیاست دولت باشد (ونت، ۱۳۸۶). بنابراین:

ساختارهای فکری و هنجاری نیز به اندازه ساختارهای مادی (مورد توجه و تأکید واقع‌گرایان) اهمیت دارند. در واقع، ساختارهای معنایی، قلمرو ممکنات را تعریف می‌کنند. بنابراین با توجه به این که ساختارها به رفتار بازیگران اجتماعی و سیاسی، اعم از افراد و کشورها شکل می‌دهند، ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای (مانند: فرهنگ، زبان، مذهب، گفتمان و غیره که هم جنبه شناختی دارند و هم جنبه ارزشی) به همان اندازه ساختارهای مادی حایز اهمیت هستند.

نظام بین‌الملل «ساخته و پرداخته‌ای اجتماعی»<sup>۱</sup> است. یعنی نظام بین‌الملل چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل انسان‌ها با یکدیگر نیست. ساختارهای هنجاری و ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌های بین‌الذهانی مشترک تأثیر و نقش مهمی در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی-کشورها ایفا می‌کنند.

ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند. رفتار یا کنش مفهوم‌مند تنها در یک فضای اجتماعی بین‌الذهانی مقدور و ممکن است. بازیگران، توسعه روابط و فهم خود را از دیگران بر شبکه‌ای از هنجارها و اعمال استوار می‌سازند. رفتار یک بازیگر در یک ساختار معین، برای برخی بهنجار تلقی می‌گردد، این در حالی است که عده‌ای دیگر از آن برداشتی نابهنجار می‌نمایند (Hopf, 1998: 178-179).

### ۳. تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و مدل‌های مطرح

در تصمیم‌گیری مربوط به سیاست خارجی ما به رفتار نخبگان می‌پردازیم. در این مورد برخی بر «نقش»<sup>۱</sup> پای فشرده‌اند که از این میان می‌توان به کارهای «گراهام آلیسون»<sup>۲</sup> در سیاست‌های دیوانسالارانه اشاره نمود (آلیسون، ۱۳۶۴: ۱۵۰). برخی دیگر مانند «مارگارت هرمان»<sup>۳</sup> به رهبری سیاسی پرداخته‌اند (Herman, 1977: 197). برخی دیگر از اندیشمندان به فرآیند توجه بیشتری نموده و تأکید ویژه‌ای بر اعتقادات و هنجارها داشته‌اند که از میان آنان می‌توان به «هالستی» (Holsti, 1976: 293) و «هربرت سایمون» (Simon, 1985: 305) اشاره داشت.

تحلیل‌گران سیاسی به صورت سنتی بر روی این مساله تمرکز می‌نمودند که چگونه یک تصمیم‌گیر بر روی یک راه‌حل از میان تعداد متعددی از آلترناتیوها تمرکز می‌نماید. در همین ارتباط سه مدل مطرح در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی که در سال‌های اخیر بیشتر مورد بحث بوده‌اند، در این بخش برشمرده می‌شود. اولین آن‌ها که در کارهای گراهام آلیسون مورد بحث قرار گرفته است، «مدل عقلایی» است. البته او از سه الگو در کارهای خود نام می‌برد که عبارتند از الگوی عقلایی، الگوی سازمانی و الگوی بوروکراتیک. الگوی بازیگر خردمند یا سیاست عقلایی، عمل یک ملت و یا یک حکومت را در برابر یک وضعیت بر پایه محاسبات عقلایی و داده‌های عینی ارزیابی می‌کند. چنانچه در بحران کوبا، تحلیلگران بر پایه الگوی سیاست عقلایی، سیاست و عمل اتحاد شوروی سابق را عملی عقلایی توصیف می‌کردند که از زاویه اهداف استراتژیک این کشور درست بوده است (Vertzberg, 1990: 270). در الگوی سازمانی، آلیسون به این نکته می‌پردازد که هر تصمیمی که اتخاذ شود. به ناچار از مجاری سازمان‌ها و نهادهای خاصی صورت می‌گیرد. شناخت سازمانی که تصمیمی بر عهده آن واگذار شده است می‌تواند ما را از کم و کیف آن تصمیم آگاه کند. در الگوی بوروکراتیک، «آلیسون» این بحث را مطرح می‌نماید که سازمان‌ها و ادارات به وسیله افرادی اداره می‌شوند که هر یک برای خود نقش و صلاحیتی قائل بوده و ممکن است در رقابت با یکدیگر قرار داشته باشند. در نتیجه تصمیم نه محصول فرآیند کار و وظیفه یک سازمان بلکه محصول چانه‌زنی افرادی تلقی می‌شود که از

---

1. Role  
2. Geraham T. Allison  
3. Margaret Herman

موقعیت شغلی خود استفاده و به ایفای نقش می‌پردازند. در نتیجه ویژگی‌های شخصی، شغلی، انگیزه‌ها و عقاید دیوانسالاران در فرآیند تصمیم‌گیری نقش عمده‌ای ایفا می‌نماید. مجموعه‌ای از مدل‌های نوع دوم تحت عنوان «سایرنیتیک عقلایی محدود» بوسیله «هربرت سایمون» مطرح شده است. مدل نوع سوم در رشته‌های مختلف به نام‌های متفاوت خوانده می‌شود. در روابط بین‌الملل، از «چارچوب‌های مفهومی» به عنوان سومین مدل یاد گشته و در علوم سیاست‌گذاری و همچنین تصمیم‌گیری به‌عنوان مدل‌های مربوط به «روانشناختی معرفتی» معروف است. از جمله مدل شهودی چندوجهی، که روش‌های مکاشفه‌ای در روانشناسی شناختی را به صورت تجربی بررسی می‌نماید نیز در همین مقوله جای می‌گیرد (Mintz & Geva, 1997: 81).

در مورد چارچوب‌های مفهومی، «روزنا» منابع سیاست خارجی در یک کشور بزرگ و باز را متغیرهای وابسته به نقش، جامعه و حکومت می‌داند. «برچر» کارهای «روزنا» را توسعه داده و دو محیط برای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی برشمرده است. محیط عملیاتی و محیط روانشناختی. محیط عملیاتی خود به دو بخش تقسیم می‌گردد. میدان بیرونی به نظر او شامل متغیرهایی از جمله متغیرهای جهانی، منطقه‌ای و روابط دوجانبه است. ملل متحد از جمله نهادهای سیستم جهانی است. محیط درونی در توسعه نظریات روزنا شامل توانایی‌های نظامی و اقتصادی، ساختار سیاسی، گروه‌های دارای منافع و نخبگان رقیب هستند. محیط روانشناختی یک منبع غنی برای تشریح نظریات مربوط به تصمیم‌گیری است. ایدئولوژی، میراث تاریخی، شخصیت و آمادگی از متغیرهای محیط روانشناختی هستند (Rosen, 1966: 27).

تعبیر گوناگونی که از نظریه تصمیم‌گیری در حال حاضر وجود دارد، بر چند پیش فرض مشترک مبتنی می‌باشند:

- کارآمدترین سطح تحلیل برای تجزیه و تحلیل مباحث بین‌المللی، سطح تحلیل خرد است؛ سطح تحلیلی که ناظر بر دولت ملی و تصمیم‌گیران آن می‌باشد. از نظر نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری، سطح تحلیل کلان و بین‌المللی برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی، دارای اهمیت فرعی و حاشیه‌ای است.

- به‌دلیل آنکه دولت ملی واحدی انتزاعی است، از این رو، هرگاه از تصمیمات یک دولت ملی سخن به میان می‌آید، منظور تصمیمات مسئولان دستگاه‌های گوناگون در رابطه با سیاست خارجی است.

- پیوسته راه‌های بدیلی برای هر تصمیم‌گیری وجود دارد. بنابراین، تصمیم‌گیرنده با انتخاب‌ها و گزینه‌های مختلف روبروست.

### ۳-۱. مدل عقلایی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی (بازیگر خردمند)

این الگو که یک الگوی کهن تصمیم‌گیری است، بر این فرض مبتنی است که سیاستگذاران در مورد دو بعد اساسی مطلوبیت و احتمال، به محاسبه پرداخته و به فرض اینکه «عقلایی» باشند، سعی در بیشینه ساختن مطلوبیت مورد انتظار دارند. به عبارت دیگر، پس از مرور تمامی بدیل‌های موجود و پس از به دست آوردن حاصل ضرب ارزش‌های وزن دار و احتمالات بر آورده شده، تصمیم‌گیران می‌توانند روش بهینه را انتخاب کنند.

بر اساس نظر «گراهام آلیسون»، بیشتر تحلیل‌گران سیاست خارجی رفتار حکومت‌ها را بر حسب الگوی بازیگر خردمند یا الگوی «کهن» که در آن، گزینه‌های سیاستگذاری به عنوان اقدامات کما بیش هدفمند حکومت‌های یکپارچه تلقی می‌شوند، مورد ارزیابی قرار می‌دهند. این الگو معرف تلاش برای مرتبط ساختن یک اقدام با یک محاسبه منطقی است (دوثرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۴: ۷۳۰-۷۲۷).

در این الگو افراد خردمند پیش از تصمیم‌گیری، به چند نکته توجه می‌کنند:

- ۱- روشن شدن ماهیت مساله؛
- ۲- اهداف تصمیم؛
- ۳- راه‌حل‌ها یا گزینه‌های موجود؛
- ۴- پیامد هر یک از گزینه؛
- ۵- انتخاب.

بیشتر تحلیل‌گران و افراد عادی غیر متخصص می‌کوشند حوادثی را که در امور خارجی روی می‌دهد، کمابیش اعمال هدفدار حکومت‌های ملی و متمرکز به حساب آورند. این تحلیل‌گران هنگامی که با مساله استقرار موشک‌های شوروی سابق در کوبا روبه‌رو می‌شوند، معما را به این صورت مطرح می‌کنند که چرا شوروی سابق تصمیم به استقرار موشک‌ها در کوبا گرفت؟ در نتیجه، «انتخاب دولتی» را به عنوان واحد تجزیه و تحلیل در نظر می‌گیرند (آلیسون، ۱۳۶۴: ۲۸-۲۷). این تحلیل‌گران توجه خود را به مفاهیم معینی از قبیل هدف‌ها و منظوره‌های ملت و دولت معین، متمرکز می‌کنند. در نهایت، به الگوهای مشخص نتیجه‌گیری

متوسل می‌شوند؛ الگوهایی نظیر این عبارت که «چنانچه دولتی یک چنین عملی انجام دهد، آن دولت باید چنین هدفی را داشته باشد» (سیف‌زاده، ۱۳۷۶: ۷۶).

### ۲-۳. مدل روانشناختی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی (فرآیند سازمانی)

مدل سازمانی تصمیم‌گیری یک مدل توصیفی است. این مدل نشان می‌دهد که چگونه واقعاً تصمیم اتفاق می‌افتد. در این مدل فرض بر آن است که تصمیم‌گیرندگان کاملاً عقلایی عمل نمی‌کنند، بلکه در محدوده‌ای از زمینه‌ها، ادراک از بدیل‌ها و توانایی تصمیم، عقلایی رفتار نمی‌نمایند. اگر اهداف در مدل عقلایی کاملاً روشن است، در اینجا، اهداف با توجه به مسیر تصمیم ممکن است تغییر نمایند. این مدل به نام عقلایی محدود نیز شناخته می‌شود (Davis & Olson, 1984: 170). الگوی فرآیند سازمانی که «آلیسون» ترجیح می‌دهد، الگوی «هربرت سایمون» است که مبتنی بر مفهوم عقلانیت محدود بوده و وجوه مشخصه‌اش نیز عبارتند از: تفکیک و تجزیه مسائل به عوامل، ارجاع بخش‌های مختلف مساله به واحدهای سازمانی مختلف، نوع رفتار بسنده جویی، و محدود شدن جستجو به نخستین بدیل قابل قبول (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۴: ۷۳۱). اگر چه «آلیسون» نشان می‌دهد که چگونه مدل «سایمون» می‌تواند درک و فهم ما را از مکانیسم تصمیم‌گیری افزایش دهد، ولی در عین حال نواقض و نارسایی آن را نیز خاطر نشان می‌سازد و هشدار می‌دهد که مدل سایمون می‌تواند به پیش‌بینی‌های غلط و نادرست نیز برسد (سعادت، ۱۳۶۸: ۱۲۷-۱۱۰).

«جانیس»<sup>۱</sup> و «مان»<sup>۲</sup> در مدل روانشناختی خود بر این باور هستند که کلید فهم تصمیم‌گیری آن است که انسان موجودی احساسی است. «مقامات دولتی که تصمیم‌های مهم و تأثیرگذار بر سرنوشت کشور را می‌گیرند با میزان بیشتری از خودمحدودی تعهدآمیز مواجه هستند. موقعیت‌های پیشین را دیدیم که مداوماً مشتاق بودند که تا به دستاورد مورد نظر خود برسند، در همان زمان که شدیداً دل‌نگران هزینه‌های سنگین و احتمال خطر باخت بودند (Janis & Mann, 1977: 44-45).

با این تعبیر، محرک اولیه تصمیم‌گیرندگان سیاسی این نیست که پایداری روش معرفت‌شناختی و منطقی تصمیم‌گیری را حفظ کنند، بلکه آنان مترصد آنند که بین تعارضات

1. Irving Janis

2. Leon Mann

احساسی حاکم بر تصمیم‌گیری نوعی سازگاری ایجاد کنند. بر این اساس دولت‌ها برای اینکه به حد کافی در برابر مشکلات آمادگی داشته باشند، از سازمان‌های گسترده‌ای تشکیل شده‌اند که مسئولیت‌های اولیه برای انجام وظایف خاصی در بین آن‌ها تقسیم شده است. هر سازمان برای یک دسته از مشکلات و مسائل تشکیل شده است که به صورت شبه مستقل عمل می‌کند، اما تعداد کمی از مسائل اختصاصاً و به تنهایی در حیطه قدرت یک سازمان قرار می‌گیرد (آلیسون، ۱۳۶۴: ۲۴۰-۲۳۹). بنابراین، رفتار دولت در ارتباط با هر مشکلی، بستگی به بازده مستقل چندین سازمان دارد و تا اندازه‌ای به وسیله رهبر آن حکومت هماهنگ می‌شود. رهبران دولت‌ها می‌توانند مزاحم رفتار سازمان‌ها شوند ولی نمی‌توانند بر رفتار آن‌ها نظارت کنند.

### ۳-۳. مدل سیاسی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی (سیاست دیوانسالارانه)

بر اساس الگوی سیاست دیوانسالارانه، سیاست خارجی دولت‌ها نه به عنوان برون‌داد سازمان‌ها تلقی می‌گردند و نه در یک بازیگر واحد خلاصه می‌شوند، بلکه بازیگران بیشتری که در تصمیمات سیاست خارجی مؤثرند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. بازیگران در الگوی سیاست دیوانسالارانه در یک دوره زمانی محدود بازی نمی‌کنند، بلکه بیشتر طبق فرضیات ملی گوناگون و چارچوب سازمان‌ها و هدف‌های شخصی عمل می‌کنند، بازیگرانی که تصمیمات حکومتی را نه به تنهایی، بلکه به دنبال انتخاب چاره‌ای خردمندانه ولی از راه انتقاد و کشش و کوشش در مسیری که درست‌تر به نظرشان می‌آید، اتخاذ می‌کنند (آلیسون، ۱۳۶۴: ۲۴۰-۲۳۹). «آلیسون» معتقد است که بازیکنان دیوانسالاری با هیچ طرح جامع استراتژیکی هدایت نمی‌شوند، بلکه دریافت‌های متعارض آنان از اهداف ملی، دیوانی و شخصی موجب اقدامات گوناگونی می‌شود. پس سیاست خارجی کشورها ضرورتاً به توجیهات عقلی مبتنی نیست، بلکه حاصل تعاملاتی است که از درون نظام متمرکز و به هم پیوسته سازمان‌های شبه‌فئودالی دولت ملی حاصل شده است (سیف‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۷۰). طبق این الگو، حوادثی که در امور خارجی روی می‌دهد، نه به عنوان «انتخاب» گرفته می‌شود و نه «بازده»، بلکه به مثابه برآیند بازی‌های کاسب‌کارانه گوناگونی میان بازیگران درون حکومت ملی، ویژگی می‌یابد.

### ۳-۴. نظریه سیبرنتیکی تصمیم‌گیری

«جان استاین برونر» به جای قالب فکری تحلیلی سنتی، قالب فکری سیبرنتیکی را به عنوان بنیان نظریه‌ها و الگوهای تصمیم‌گیری پیشنهاد می‌کند. از نظر برونر نظریه فایده‌گرایی کهن همه پدیده‌های تصمیم‌گیری را تبیین نمی‌کند، این نظریه در زمینه تصمیم‌گیری، که بر پایه فرض سبک و سنگین کردن عقلایی ارزش‌ها، هزینه‌ها و ارزش نتایج استوار است، در دهه اخیر مورد انتقاد فزاینده‌ای قرار گرفته است. وی تردید دارد که انسان‌ها در حالت عادی و مطابق فرض نظریه عقلایی، برای تحلیل مسائل پیچیده از طریق تجزیه آن‌ها به تمامی اجزای منطقی‌شان، به تحلیل مسائل بپردازند. برونر نظریه خویش را با چند مثال ساده مطرح می‌کند. از نظر او، تنیس‌بازان مجرب تصمیم‌گیران سیبرنتیکی هستند؛ آن‌ها هر بار که به قصد زدن توپ با راکت حرکت می‌کنند، یک الگوی واکنش روانی حرکتی را از میان هزاران الگوی ممکن انتخاب می‌کنند و این کار را بدون محاسبات ریاضی در مورد سرعت و زاویه پرتاب توپی که از روبه‌رو می‌آید، نقطه دقیق رسیدن به توپ، نوع ضربه‌ای که می‌خواهند به توپ بزنند و نقطه‌ای که میل دارند توپ در زمین حریف بنشیند، انجام می‌دهند. تصمیم‌گیرنده سیبرنتیکی از طریق حذف تنوع، چشم‌پوشی از محاسبات پیچیده در مورد محیط و دنبال کردن تعدادی متغیر بازخوران ساده که موجب تعدیل رفتار می‌شوند، با موقعیت‌هایی سروکار دارد که ما آن‌ها را ساده‌تر می‌خوانیم، ولی با این حال، از پیچیدگی خاص خود بر خور دارند.

تصمیم‌گیرندگان سیبرنتیکی ضمن اعتقاد به ساده بودن فرآیند تصمیم‌گیری، سعی در به حداقل رساندن محاسبات ریاضی یا ارزشی دارند که باید اجرا کنند. آن‌ها دسته کوچکی از متغیرهای تعیین‌کننده را زیر نظر می‌گیرند. ارزش اساسی که آنان به دنبالش هستند، کاهش عدم قطعیت از طریق نگه داشتن این متغیرها در داخل محدوده‌های قابل تحمل است. آن‌ها نیازی به محاسبه نتایج محتمل، که در هر حال، انجامش توسط ایشان بعید است، نمی‌بینند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۴: ۷۳۵-۷۳۴).

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا پیچیدگی به مراتب بیشتر تصمیمات در عرصه‌های سیاست خارجی و دفاع، اعتبار قالب سیبرنتیکی را متأثر نمی‌سازد؟ برونر عقیده دارد که الگوی سیبرنتیکی را در مورد تصمیمات بسیار پیچیده هم می‌توان به کار برد. پیچیدگی بیشتر متضمن تنوع بیشتر است و تحت شرایط پیچیدگی، این مساله با افزایش تعداد تصمیم‌گیران در داخل یک جمع حل می‌شود. مسائل پیچیده به وسیله تمامی اعضای گروه

تصمیم‌گیری مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌گیرد. در عوض، این مسائل به تعداد زیادی مساله، که هر یک دارای ابعاد محدودی هستند، تقسیم شده و هر یک به وسیله تصمیم‌گیرنده یا واحد مجزایی حل و فصل می‌شوند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۴: ۷۳۵-۷۳۴).

مسائل پیچیده توسط سازمان‌ها به اجزای جداگانه‌ای تقسیم می‌شوند که هر یک با تشکیلات یک واحد فرعی ربط پیدا می‌کند و فرآیند تصمیم در عالی‌ترین سطوح نیز به معنی حفظ همین تقسیم‌هاست.

#### ۴. ویژگی‌های کلی منطقه اورآسیا

منطقه‌گرایی سیاسی-اقتصادی از ویژگی‌های امروز سیاست بین‌الملل است. در حالی که اندیشه‌پردازی چون مکیندر، جغرافیای سیاسی جهان را به سرزمین‌های مرکز - پیرامون بخش بندی می‌نماید و به سخن دیگر به «یکپارچگی جهان سیاسی» باور دارد، اندیشه‌پردازی چون سال کوهن، برای این باورند که محیط سیاسی جهان از یکپارچگی راهبردی (استراتژیک) بی بهره بوده و در واقع، جهان سیاسی به منطقه‌های «ژئواستراتژیک» و منطقه‌های «ژئوپولیتیک» تقسیم می‌شود. در نگرش کوهن منطقه‌ها دارای سلسله مراتب خاص خودند؛ منطقه‌های «ژئوپولیتیک» بخش‌بندی سیاسی کوچکتری دارند و در درون منطقه‌های «ژئواستراتژیک» قرار می‌گیرند. جمهوری‌های واقع در آسیای مرکزی با توجه به محصور بودن در خشکی<sup>۱</sup> و عدم دسترسی به آب‌های آزاد در زمره قدرت‌های متوسط به پایین قرار داشته‌اند که همواره مورد تاخت‌وتاز اقوام و قدرت‌های دیگر بوده‌اند.

مردمان این منطقه وارث تمدن‌های کهن هستند که برخی از آنها قبل از اسلام بوده‌اند. اما این دین اسلام است که طی هزار سال در گستره ای عظیم، زندگی روزمره مردم آسیای مرکزی و به ویژه ازبکستان را هدایت کرده است.

موقعیت جغرافیایی و اهمیت استراتژیک قفقاز جنوبی، این منطقه را به یکی از مهمترین مناطق جهان تبدیل کرده است. اهمیت استراتژیک قفقاز را می‌توان از نبردهای بزرگی که میان ایران، روسیه و عثمانی در قرون اخیر در آن رخ داده است درک کرد. به لحاظ فرهنگی قفقاز مرز میان تمدن اسلامی و تمدن مسیحی و سه فرهنگ روسی، ترکی و ایرانی، همچنین زیستگاه بیش از ۵۰ گروه قومی و زبانی و سه دین یهود، اسلام و مسیحیت است. قفقاز جنوبی

---

1. Land Locked



در حال حاضر منطقه‌ای کاملاً بین‌المللی است که تغییر ساختار قدرت و نفوذ در آن در حال شکل‌گیری است و انرژی و امنیت دو موضوع کلیدی در منطقه است که آینده منطقه به روند تحولات پیرامون این دو مقوله بستگی دارد. از این رو کشورهای می‌توانند نقش مهمی در آینده منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا کنند که بتوانند استراتژی بازی را نسبت به این دو مقوله به کار گیرند. با توجه به اینکه قفقاز مسیر ترانزیت انرژی آسیای مرکزی و دریای خزر به اروپاست، بازی بزرگ انرژی بر سر مسیر انتقال انرژی در واقع کماکان بخشی از رقابت ژئوپلیتیکی بین دو محور شمال - جنوب (ایران، روسیه و ارمنستان) و محور شرق - غرب (آذربایجان، گرجستان، ترکیه و ایالات متحده آمریکا) است که در قالب نظریه بازی‌ها و بازی با حاصل جمع متغیر بازیگران منطقه‌ای و بعضاً فرامنطقه‌ای مفهوم می‌یابد.

این مسأله به همراه دیگر پتانسیل‌های اقتصادی در زمینه‌های مختلف صنعتی، کشاورزی، تجارت و حمل و نقل این منطقه را به صحنه رقابت بازی استراتژیکی بازیگران قدیم (ایران، روسیه و ترکیه) و جدید (ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا و چین) تبدیل نموده است (Ismailov & Polukhov, 2004: 47-48). این موارد به اضافه وجود دولت‌های ناکارآمد، ادعاهای اخیر کشورهای منطقه نسبت به همسایگان خود و نفوذ و تعارض منافع قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دلایل ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک و تلاش آنان برای حذف رقیبان از صحنه سبب پیچیدگی‌های امنیتی<sup>۱</sup> و ابهام در ثبات منطقه می‌شود.

به هر ترتیب، در فضای خاص ژئوپلیتیکی - ژئواکونومیک منطقه قفقاز و تعاملات سیاسی سه کشور گرجستان، آذربایجان و ارمنستان که به تدریج در محیط امنیتی - سیاسی خود گرایش به بازی همکاری - همسویی در چارچوب بازی با حاصل جمع متغیر مضاعف با ائتلاف غرب و بازیگر فرامنطقه‌ای نظیر اسرائیل هستند، موجب گردیده است تا اسرائیل تأثیرگذاری راهبردی - امنیتی متناسبی را در قالب بازی همکاری درون بازی با حاصل جمع متغیر مضاعف با سه کشور فوق‌الذکر، به ویژه گرجستان و آذربایجان بیاید که بالطبع در تعارض با امنیت و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران (به عنوان یک بازیگر عمده منطقه‌ای غیرهمسو با یکجانبه‌گرایی آمریکا) می‌باشد (امینی، ۱۳۸۳: ۱۱۳-۱۱۲).

## ۵. سیاست خارجی ایران در اوراسیا

یکی از رویکردهای مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی، رویکرد اقتصادی است. پس از فروپاشی و به دنبال استقلال کشورهای آسیای مرکزی فرصتی برای گذر از اقتصاد مبتنی بر برنامه ریزی متمرکز و تک محصولی به اقتصاد مبتنی بر بازار فراهم آمد. اما فرآیند گذار در واقع منجر به رکود اقتصادی و افزایش ناامنی‌های جدید به موازات گسترش مشکلات سنتی این کشورها گردید. کاهش ناگهانی تولید، تورم فزاینده و کاهش ناگهانی یارانه‌های اجتماعی دولت، مردم را گرفتار فقر کرده و هنگامی که مردم بیشتر به یارانه‌های حمایتی دولت نیازمند شدند، دولت‌ها قادر به ارائه این کمک‌ها نبودند (تاجبخش، ۱۳۸۳: ۱۱۰). با این وجود پس از فروپاشی شوروی ظهور بازارهای جدید در آسیای مرکزی به عنوان یکی از مهم‌ترین فرصت‌های ایران تلقی شد. از طرفی پایان مدیریت شوروی بر جریان توزیع کالا در جمهوری‌های آسیای مرکزی و باز شدن مرزهای هر یک از این جمهوری‌ها به طور بالقوه، فرصت مساعدی را برای ایران فراهم آورد تا از طریق صدور فرآورده‌ها و تولیدات خویش جغرافیای صادرات اقتصادی خود را وسعت بخشد.

از طرف دیگر، نیاز این جمهوری‌ها به احیای بنیان‌های اقتصاد ضعیف خویش، بستر مناسبی را برای نهادهای اقتصادی ایران فراهم کرد تا از طریق سرمایه‌گذاری مناسب در منطقه، زمینه لازم را برای حضور توانمند ایران در معادلات نوین مرزهای شمالی ایجاد کند. اما برخلاف وجود این فرصت‌ها جمهوری اسلامی ایران با چالش‌ها و موانع عدیده‌ای برای حضور همه جانبه در منطقه آسیای مرکزی مواجه است. مشکلات و ضعف‌های اقتصادی از محدودیت‌های اصلی ایران برای تثبیت این حضور است (امیری، ۱۳۸۲، ۲۵-۲۴). منطقه آسیای مرکزی و جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی اتحاد شوروی برای ایران از چند جهت اهمیت دارند:

منابع مواد خام گوناگون؛ بازار فروش کالاهای ایرانی به ویژه مواد مصرفی؛ مسیری برای انتقال صادرات ایران به مناطق دیگر.

البته ایران نیز برای تحکیم پیوند با اقتصاد جمهوری‌های آسیای مرکزی در چند محور فعالیت خود را سازمان می‌دهد: ایجاد و گسترش خطوط ارتباطی؛ احداث لوله نفت و گاز ایجاد مناطق آزاد تجاری. البته یکسری موانع در توسعه روابط اقتصادی بین ایران و کشورهای اوراسیا وجود داشت. هیچ‌الگویی برای روابط تجاری موجود نبود و تقریباً هیچ زیرساختی برای

حمایت از کالاها و سرمایه‌ها وجود نداشت زیرا زیرساخت‌های آسیای مرکزی برای روابط با روسیه و دیگر جمهوری‌های شوروی هماهنگ شده بود (سنجابی و سیفی، ۱۳۸۷: ۸۰-۷۹).

مهم‌ترین ویژگی ایران هم جواری با آسیای مرکزی و قفقاز و متصل بودن به خاورمیانه، خلیج فارس و آسیای جنوب غربی است. خطوط اصلی و اهداف کلان سیاست خارجی ایران در منطقه قفقاز جنوبی را میتوان به این شرح بر شمرد:

- تلاش در جهت ایفای نقش مؤثر در معادلات اقتصادی منطقه: تلاش ایران برای حضور در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه بر مبنای تحکیم همکاری با دولت‌های جدید و کمک به توسعه اقتصادی اجتماعی آنان شکل گرفت. کمک ایران شامل تأمین دسترسی این کشورها به بازارهای بین‌المللی و توسعه روابط تجاری با آنان بود.

- تلاش در جهت ایفای نقش مؤثر در معادلات سیاسی - امنیتی منطقه: هرگونه بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز، تهدیدی علیه امنیت ملی ایران است. به همین دلیل ایران در پی راه‌هایی برای تأمین ثبات و امنیت منطقه است. ایران با در پیش گرفتن راهبرد فعال در قبال امنیت منطقه اوراسیا سعی کرده است با مشارکت در سازوکارهای امنیتی و همکاری در اجرای طرح‌های جلوگیری از درگیری‌ها و طرح‌های میانجی‌گرایانه در برابر بحران‌ها در تحکیم ثبات و امنیت منطقه ایفای نقش کند. به این منظور سیاست ایران بر اعتمادسازی، حذف عوامل تنش‌زا در منطقه و تلاش برای استقرار صلح پایدار تمرکز یافته است. تلاش مؤثر ایران برای استقرار صلح در تاجیکستان و خاتمه جنگ داخلی این کشور و نیز تلاش برای حل بحران قره‌باغ، نمونه‌های روشنی از سیاست ایران برای استقرار امنیت و ثبات در منطقه است.

- منطقه‌گرایی و تأکید بر راه‌حل‌های منطقه‌ای، از دیگر عناصر سیاست خارجی ایران در قبال منطقه اوراسیا است. البته این رویکرد، نفی نقش برخی نهادها و مجامع بین‌المللی نیست. این دیدگاه زمینه ایجاد همکاری‌های سه‌جانبه میان ایران، برخی از کشورهای منطقه و خارج از منطقه را فراهم کرد. ایجاد و پیشبرد همکاری سه‌جانبه ایران - ارمنستان - ترکمنستان، ایران - ارمنستان - یونان، ایران - ترکمنستان - هند، ایران - گرجستان - ارمنستان و ایران - ارمنستان - اوکراین در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی بیانگر تلاش ایران در این زمینه بود (Lowe & Spencer, 2006). بنابراین جمهوری اسلامی ایران از ابتدای استقلال کشورهای آسیای مرکزی، همواره درصدد توسعه روابط اقتصادی خود با این جمهوری‌ها بوده، اما عملاً توفیقی کسب نکرده است.

در نهایت باید اشاره کرد که یکی از مهمترین موانع و چالش‌های اجتناب‌ناپذیر حضور ایران در آسیای مرکزی، تقابل نقش‌ها و سیاست‌های بازیگران علاقمند به حضور در این منطقه می‌باشد. تقابل مذکور، بعضاً محیط عملیاتی منطقه را به یک محیط مبتنی بر بازی با حاصل جمع صفر تبدیل کرده است که نشان دهنده عدم تقارن و سازش‌ناپذیری منافع دو یا چند بازیگر تأثیرگذار در منطقه است. همچنین سال‌های اولیه فروپاشی شوروی نیز دستگاه سیاست خارجی کشورمان تمایلات شدید و بعضاً غیرمنعطفی برای گسترش ایده‌ها، روش‌ها و الگوهای سیاسی مورد نظر ایران در منطقه از خود نشان می‌داد که این امر نیز در افزایش سطح دشواری همکاری منطقه‌ای در آسیای مرکزی نقش مؤثری داشت. گذشته از موارد ذکر شده آمریکا و برخی از متحدان غربی آن نسبت به افزایش حضور ایران در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، رویکردی منفی داشتند. به اعتقاد این دسته از کشورها، در صورت فعال شدن ایران در آسیای مرکزی، این منطقه با رشد فزاینده رادیکالیسم اسلامی روبرو شده و استعداد بدل شدن به یک کانون تهدیدزا برای منافع غرب را خواهد داشت. به همین دلیل این کشورها سیاست تحدید نفوذ ایران در منطقه را پیگیری کردند (امیری، ۱۳۸۲: ۲۷-۲۶). روند فوق الذکر پس از حضور مستقیم و همه جانبه ایالات متحده آمریکا در این مناطق و ایجاد پایگاه‌های نظامی در این کشورها، فزونی نیز گرفته است و همواره این کشور و سایر کشورهای غربی در راستای تحدید حضور ایران گام برداشته‌اند. لازم به ذکر است که با نزدیکی بیشتر روسیه به کشورهای غربی و همسو کردن سیاست‌های خود با این کشورها، محدودیت‌های بیشتری نیز ایجاد شده بود که در وضعیت کنونی با وجود واگرایی در روابط روسیه با غرب، می‌توان امید داشت که روسیه و ایران بتوانند روابط گسترده‌ای در منطقه ایجاد نمایند.

#### ۶. سیاست خارجی ترکیه در اوراسیا

پیروزی انتخاباتی حزب عدالت و توسعه در نوامبر ۲۰۰۲ برگ جدیدی در وقایع این کشور به شمار آید. پیروزی این حزب بیش از هر چیز نتیجه سرخوردگی و بی میلی مردم ترکیه نسبت به نخبگان و احزاب سیاسی متعارف و پر سابقه ترکیه به ویژه بخاطر اتهامات بی شمار مربوط به فساد سیاسی متوجه آنان بوده است.

پس از گذشت زمان و با مروری بر سیاست خارجی دولت حزب عدالت و توسعه می‌توان دریافت که مقامات آنکارا سعی کرده‌اند تا سیاست خارجی ترکیه را در حیطه منطقه‌ای و

بین‌المللی متوازن سازند. بدین مفهوم که دیگر نمی‌توان برای تحلیل سیاست خارجی ترکیه صرفاً بر وجهه غرب محوری و غرب‌گرایی توجه کرد. سیاست نگاه به شرق، توجه بیشتر بر حوزه خاورمیانه نمایی متوازن به سیاست خارجی ترکیه بخشیده است (Gözen, 2006: 10-11).

دولت عدالت و توسعه در سایه رویکرد تأثیرپذیری ترکیه از تحولات منطقه و در راستای استراتژی «به صفر رساندن مشکل با همسایگان» و در چارچوب استراتژی «ایجاد کمربند امنیتی در پیرامون» به گسترش روابط با کشورهای منطقه پرداخته است و برای تحقق این هدف از ابزار و تکنیک تماس مستمر با کشورهای مذکور بهره می‌گیرد.

سیاست خارجی ترکیه اکنون بر مبنای نوع‌ثمنی‌گرایی که توسط داوداوغلو مطرح شد و حزب عدالت و توسعه آن را در دستور کار خود قرار داد، استوار است. رشد سریع اقتصادی در ترکیه و موفقیت این کشور در بهبود قابل توجه شاخص‌های توسعه‌ای باعث شده تا بسیاری از سیاستمداران اسلام‌گرا در خاورمیانه به دنبال نزدیکی بیشتر با اسلام‌گرایان ترکیه و الگوبرداری از عملکرد حزب عدالت و توسعه در کشورشان باشند. ترکیه همچنین درصدد است تا خود را به عنوان الگوی تلفیق دین و دموکراسی معرفی کند. راهبرد ترکیه برای ۲۰۲۳ این است که این کشور در خرده سیستم‌های منطقه‌ای به‌عنوان مرکز و در نظام بین‌الملل به‌عنوان بازیگر شناخته شود. البته آن‌ها خرده سیستم‌ها را علاوه بر خاورمیانه، مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، بالکان و شمال آفریقا نیز تفسیر می‌کنند. به همین جهت است که بسیاری از پژوهشگران مسائل ترکیه، رویکرد دولت اردوغان را «نوع‌ثمنی‌گرایی» معرفی و تأکید می‌کنند که عمده سیاست خارجی ترکیه در قالب سیاست‌های دولت عثمانی اعمال می‌شود. چون راهبرد آن‌ها در بی‌معنا کردن مرزها به‌صورت دوفاکتو و در عین حال، احترام به استقلال ملی، الزامات ژئوپلیتیک برای بازگشت به حیاط خلوت امپراطوری به وجود می‌آورد. همان‌طور که ابراهیم کالین، رئیس پیشین مرکز مطالعاتی سیتا و مشاور ارشد رجب طیب اردوغان، معتقد است «پسامدرنیسم ترکیه ظاهراً در گذشته دولت عثمانی این کشور قالب‌بندی شده است». ترکیه جدید به عنوان یک نتیجه از تصویر ژئوپلیتیک جدید از یک سو، و اولویت‌های اقتصادی ترکیه و امنیت مستقر از سوی دیگر، در حال ظهور است (Kalin, 2008: 26-35).

در ترکیه هم طی دو دهه گذشته، همانند ایران، این پرسش همواره مطرح بوده که سیاست خارجی این کشور باید کدام منطقه را در اولویت قرار داده و آن را جزو منافع ملی حیاتی خود

تعریف کند؟ به طور مشخص در دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن ۲۱، دو پاسخ عمده به این پرسش داده می شد که ریشه در قطب‌بندی‌های سیاسی داخلی ترکیه داشت. گروه نخست که به طور عمومی متشکل از سکولارهای طرفدار آتاتورک بود، اعتقاد داشتند ترکیه باید پیوستن به اتحادیه اروپا و اروپایی شدن را در اولویت قرار دهد، اما پیوستن به این اتحادیه نباید به قیمت تهدید تمامیت ارضی ترکیه و تشکیل یک دولت کردی در خاک ترکیه منجر شود. گروه دوم که برخی نظامیان و ملی‌گرایان طرفدار آن بودند، ادعا می‌کردند اتحادیه اروپا تمایلی به پذیرش یک ترکیه ضعیف ندارد و این کشور باید از طریق نزدیکی به کشورهای اوراسیایی و اتخاذ یک سیاست چند منطقه‌ای اروپا را برای پذیرش عضویت ترکیه تحت فشار قرار دهد و شروط ترکیه را بپذیرد. البته از منظر هستی‌شناختی هر دو گروه مقصد و غایت سیاست خارجی ترکیه را پیوستن به اتحادیه اروپا و اروپایی شدن بر اساس وصیت و آرمانهای مصطفی کمال پاشا می‌دانستند، اما در چگونگی یا روش محقق کردن این امر اختلاف داشتند. هر دو گروه مخالف دادن امتیازات ویژه به اتحادیه اروپا به ویژه در مسایل حساسی چون کردها بودند. با پیروزی حزب عدالت و توسعه رویکرد سومی در سیاست خارجی ترکیه ظهور کرده که اختلافات بارزی با رویکردهای ذکر شده در بالا دارد و برای درک این رویکرد، یا راه سوم یا شیوه جدید آشنایی با تفکرات داوود اوغلو می‌تواند مفید واقع شود. او معتقد است که هر دو رویکرد فوق‌نگاهی ایستا و ثابت به سیاست خارجی و اهداف آن در ترکیه دارند، در حالی که ماهیت سیاست خارجی پویا و در حال تغییر است و جهانی شدن این امر را تشدید کرده است. در این دنیای به سرعت در حال تغییر نمی‌توان اهداف ثابتی برای سیاست خارجی ترکیه تعیین نمود. از این رو، سیاست خارجی ترکیه باید معطوف به تلاش برای افزایش عمق راهبردی این کشور در جهان با شیوه‌های مختلف باشد. اشتباه است بگوییم ترکیه در فلان منطقه دارای اولویتهای ثابتی است و باید همواره به آن‌ها توجه داشته باشد. بدون شک تفکرات احمد داوود اوغلو وزیر امور خارجه پیشین دولت اردوغان و نخست وزیر فعلی ترکیه نقش بسزایی در تنوع بخشی به سیاست خارجی ترکیه ایفا نموده است. هویت نقطه کانونی تفکرات وی در حوزه سیاست خارجه ترکیه باشد. او بحث خود را از این نکته آغاز می‌نماید که ترکیه همانند ایران، روسیه و مصر در یک منطقه خاص واقع نشده است که بتواند هویت آن منطقه را به خود بگیرد و بنابراین سیاست خارجی را باید بر همین اساس پایه‌ریزی کند. ترکیه با اروپا، خاورمیانه، قفقاز و بالکان همسایه

است، اما جزو هیچ یک از آن‌ها نیست و در عین حال به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خود ناگزیر از تعامل با آنهاست (قهرمانپور، ۱۳۸۸).

ترکیه از جمله کشورهایی به شمار می‌رود که تغییرات ایجاد شده در عرصه روابط بین‌الملل ناشی از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد تأثیر عمده‌ای بر سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های این کشور به خصوص در زمینه سیاست‌های منطقه‌ای آن بر جای گذاشته است. گروه‌های زیادی در داخل ترکیه اعتقاد داشتند که پایان جنگ سرد باعث تنزل موقعیت و اهمیت استراتژیک ترکیه برای بلوک غرب شده است و ترکیه دیگر بازوی شرقی ناتو و خاک ریز اول مقابله با اتحاد شوروی سابق نیست و از آنجایی که فروپاشی شوروی باعث ظهور دولت‌های ترک تبار در آسیای مرکزی و قفقاز شده پس ترکیه می‌تواند با اتحاد با این دولت‌ها به یک قدرت منطقه و مهم تبدیل شود. به عبارت دیگر ترکیه برای حفظ موقعیت و جایگاه خود نزد غرب راهی جز اتحاد با دول آسیای مرکزی و قفقاز نخواهد داشت و این تنها راه خروج ترکیه از انزوا و ناخواسته به خاطر پایان جنگ سرد در آن زمان آغاز شکل‌گیری کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بوده است. در این راستا آنکارا برنامه‌های خود را برای ایفای نقش بیشتر در منطقه با بهره‌برداری از روابط مشترک قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی با کشورهای اورآسیا طرح‌ریزی کرد. این موضوع تا حدودی یادآور پان ترکیسم بود، زمانی که جاه‌طلبی‌های ژئوپلیتیک آنکارا از بوسنی و هرزه گوین تا سین‌کیانگ چین را از طریق قفقاز جنوبی در بر می‌گرفت. واشنگتن نیز نسبت به این موضوع دیدگاه مساعدی داشت چرا که منافع ترکیه را به عنوان منافع متضاد ایران و روسیه در اورآسیا می‌دید. در این میان انگیزه‌های پرستیژ قدرت و همچنین منافع اقتصادی، مانند دسترسی به بازارهای جدید برای کالاهای ترکیه و توسعه پتانسیل‌های عظیم انرژی در آسیای مرکزی، آنکارا را وادار کرد تا یک «سیاست ترکی» جدید را اعلام کند.

ترکیه در ابتدا فعالیت‌های خود را با رویکرد فرهنگی پیگیری و در عرصه‌های آموزشی و فرهنگی فعالیت‌های خود را آغاز کرد. برنامه ترکیه این بود که به کانال اصلی ارتباط این کشور با غرب تبدیل شود و با کمک گرفتن از غرب و مشارکت در توسعه اقتصادی این کشورها، زمینه نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را هموار کند. به این دلیل از همان آغاز سال‌های فروپاشی شوروی گام‌هایی را در این زمینه برداشت و به این ترتیب نگاه شرقی را به سیاست خارجی ترکیه وارد کرد.

عملکرد ترکیه در دهه ۱۹۹۰ رضایت بخش نبود. میزان واردات و صادرات ترکیه با کشورهای اورآسیا بسیار کمتر از پتانسیل این کشور بود. با توجه به نفوذی که ترکیه در منطقه داشت مایل بود یکی از بازیگران اصلی خارجی باشد، اما فقدان اتخاذ موضع منسجم در سیاست خارجی آنکارا از یکسو و دولت‌های ائتلافی پی در پی از سوی دیگر باعث از دست رفتن تمرکز ترکیه و اتخاذ رهیافت‌های مختلف برای اورآسیا شد که این امر خود موجب عدم تحقق پتانسیل نفوذ و قدرت ترکیه در منطقه می‌شد. از اواخر دهه ۱۹۹۰ بود که ترکیه به واسطه افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی به نفوذ و حضور خود در اورآسیا شتاب بخشید.

بر این اساس سیاست اصلی ترکیه نسبت به جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی همواره بر ایجاد اصلاحات سیاسی، اقتصادی، حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی، کمک به روند دولت‌سازی و حمایت از حمل و نقل بی وقفه منابع عظیم انرژی منطقه به بازارهای بین-المللی و ارائه مسیرهای جایگزین در صورت لزوم متمرکز بوده است. با این اوصاف می‌توان گفت که سیاست جدید ترکیه نسبت به منطقه اورآسیا دارای چهار ویژگی اصلی است:

- ایجاد توازن روابط خود در منطقه با دیگر قدرت‌های بزرگ؛ روسیه، ایران، چین، هند و پاکستان؛

- فعالیت سیاسی به منظور ایجاد ثبات و امنیت در منطقه؛

- تسهیل روابط انرژی، به ویژه در رابطه با مسیرهای حمل و نقل؛

- افزایش نقش استراتژیک در معادلات بین‌المللی.

باید توجه داشت که برای ترکیه منطقه آسیای مرکزی و قفقاز تفاوت‌هایی را دارد. در نگاه مقامات ترکیه قفقاز سرزمین فرصت و نفوذ برای خود است از این رو در سیاست خارجی خود در این منطقه استراتژی ویژه‌ای را پیگیری می‌کند که مبنای آن خروج از رویکرد نگاه امنیتی به منطقه و تکیه بر رویکرد سیاسی برای گسترش همکاری‌ها با کشورهای منطقه است. از این لحاظ می‌توان ادعا کرد که ترکیه وارد فاز امنیت زدایی یعنی خارج کردن موضوعات از متن امنیتی و وارد نمودن آن به فضای گفتمان سیاسی در قفقاز شده است. این سیاست جدید باعث شده که ترکیه از منظر جدیدی به حوزه قفقاز بنگرد. به عبارت دیگر، در حالی که «امنیت»، «ادراک تهدید» و «رقابت» هنوز مفاهیم معتبری در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورهای حوزه قفقاز می‌باشند، دیدگاه ترکیه به این منطقه بر مبنای ایجاد فرصت و نفوذ می‌باشد.



## نتیجه‌گیری

در نگاه رئالیستی، منافع ملی ترکیبی از بالا بردن قدرت و امنیت به حساب می‌آید. سازه‌انگاران علاوه بر این موضوع معتقدند کشورهایی در سیاست خارجی موفق‌تر خواهند بود که به ساختارهای غیرمادی مانند فرهنگ و اجتماع در کنار ساختارهای مادی قدرت توجه نمایند. مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نیز ترکیبی از موارد فوق می‌باشد. بنابراین در تحلیل سیاست خارجی ایران و ترکیه در مناطق مختلف از جمله اورآسیا باید موارد فوق را در نظر گرفت.

منطقه اورآسیا به دلیل برخورداری از موقعیتی ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی و ژئواستراتژیکی در عصر جنگ سرد و نیز پس از آن به عنوان یکی از مهمترین مناطق جهان مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و قدرت‌های منطقه‌ای بوده است. ایران و ترکیه به عنوان قدرت‌های منطقه‌ای حاضر در اورآسیا در طول سال‌های اخیر همیشه سعی نموده‌اند با اتخاذ سیاست‌های مختلف به تامین منافع ملی خود در منطقه دست یازند. پیچیدگی‌های مختلف سیاسی - امنیتی، قومیتی، فرهنگی و همچنین مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای در اورآسیا باعث شده گاه منافع دو کشور ایران و ترکیه در مقابل هم نیز قرار گیرد. این امر اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقتضی از سوی دو کشور در جهت نیل به اهداف و منافع ملی را ناگزیر می‌سازد. در ارزیابی اهداف و سیاست‌های ایران در منطقه، برخی معتقدند که ایران یک استراتژی منسجم و هدفمند نداشته و مانند سایر بازیگران منطقه‌ای، سیاستی واکنشی را در قبال تحولات منطقه در پیش گرفته است. واقعیت این است که نگاه غیرمادی مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی ایران برجسته‌تر از نگاه اقتصادی است. نگاه سیاسی و امنیتی ایران در منطقه نیز مبتنی بر رقابت و مواجهه با آمریکا و اسرائیل می‌باشد؛ به عبارتی پتانسیل ایران بیش از اینکه صرف بالا بردن منافع ملی شود صرف رقابت با بازیگران در این منطقه می‌شود. نمی‌توان از این واقعیت چشم پوشید که اغلب بازیگران منطقه‌ای به دلیل حساسیت و پیچیدگی تحولات اورآسیا، استراتژی یکپارچه و منسجم ندارند و در بیشتر موارد سیاست واکنشی دارند اما باید اذعان نمود که ایران ظرفیت ایفای نقش ثبات بخش در اورآسیا و دریای خزر را دارد، ولی باید از آن استفاده کند.

در سوی مقابل سیاست خارجی جدید ترکیه موجب تغییر برداشت و بازنگری اساسی سیاست‌گذاران آنکارا از مناطق همسایه شده است. رشد اقتصادی حزب عدالت و توسعه جایگاه

این حزب را در ترکیه تثبیت نمود و بخش قابل توجهی از این رشد اقتصادی حاصل حضور مؤثر در مناطقی مانند اورآسیا بوده است که پیش‌تر در سیاست خارجی ترکیه مغفول مانده بود. بنابراین نگاه ترکیه بیش از اینکه سیاسی - امنیتی باشد اقتصادی و فرهنگی هست. ساختار نظام بین‌الملل و اصلی‌ترین بازیگر آن یعنی آمریکا، ترکیه را رقیب خود نمی‌بینند و در بسیاری از موارد حامی این کشور در رقابت با ایران است. ترکیه برای پیشبرد اهداف خود در اورآسیا از ابزارهایی مانند دموکراسی خواهی، اصلاحات، ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی استفاده کرد که همه این ابزارها از منابع داخلی این تغییر استراتژیک محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، آنکارا برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود از ابزارها و ملزومات داخلی بهره گرفت. در مجموع ترکیه در راستای سیاست خارجی جدید خود، اورآسیا را یک منطقه بالقوه برای نفوذ و فرصت فرض می‌کند.

#### فهرست منابع

##### الف) منابع فارسی

- آشوری، داریوش (۱۳۸۸). *دانشنامه سیاسی*، تهران: سپهرودی.
- آلیسون، گراهام (۱۳۶۴). *شیوه‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۸۰). *مبانی سیاست*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات توس.
- امیری، مهدی (۱۳۸۲). *ارزیابی نقش و جایگاه ایران در آسیای مرکزی با تأکید بر تحولات پس از ۱۱ سپتامبر*، دفتر مطالعات سیاسی مجلس شورای اسلامی (شماره مسلسل: ۶۶۵۵، کد موضوعی: ۴۱۰)، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- امینی، آرمین (۱۳۸۳). «روسیه، ناتو و امنیت ملی ایران، کنکاشی بر پایه واقع‌گرایی نوکلاسیک»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۳۲.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۷۶). *اصول علم سیاست*، تهران: آوای نور.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). *مردم، دولت‌ها، هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تاج بخش، شهربانو (۱۳۸۳). «نامنی و نابرابری در آسیای مرکزی: علل و پیامدها»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۵.

- دال، رابرت (۱۳۶۴). **تجزیه و تحلیل جدید سیاست**. ترجمه حسین مظفریان، تهران: بی‌نا.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۴). **نظریه‌های معارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران: انتشارات قومس.
- روشندل، جلیل (۱۳۷۴). **امنیت ملی و نظام بین‌الملل**، تهران: سمت.
- سعادت، اسفندیار (۱۳۶۸). «انسان عقلایی یا انسان خودیاب»، **دانش مدیریت**، شماره ۷۰۶.
- سنجابی، علیرضا و مریم سیفی (۱۳۸۷). «حضور و نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی: فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۶۴.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۶). **نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری**، تهران: انتشارات سمت.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۳). **نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی (۱)**، چاپ دوم، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۷). **فقه سیاسی**، تهران: امیرکبیر.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۵). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، چاپ دوازدهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین مکتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- لیک، دیوید ای. و پاتریک ام. مورگان (۱۳۸۱). **نظم‌های منطقه‌ای امنیت سازی در جهان نوین**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۶). **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۵). «اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند: ساخت‌های اجتماعی سیاست قدرت»، در: اندرو لینکلتر، **جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

#### ب) منابع انگلیسی

Davis, Gordon B. & Margrethe H. Olson (1984). **Management Information Systems: Conceptual Foundations, Structure, and Development**, 2nd Ed, New York: McGraw-Hill.

- Herman, Margaret (1977). **A Psychological Examination of Political Leaders**, New York: Free Press.
- Holsti, Ole R, (1976). **Foreign Policy Decision-Making Viewed Psychologically**, New York: Free Press.
- Hopf, Ted (1998). "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", **International Security**, Vol.23, No.1.
- Ismailov, Eldar and Elhan Polukhov, (2004). "The "old" and "new" players in Caucasian politics", **Central Asia and the Caucasus: Journal of Social and Political Studies**, No. 4.
- Janis, Erving & Leon Mann (1977). **Decision Making: A Psychological Analysis of Conflict Choice and Commitment**, New York: The Free Press.
- Kalin, İbrahim (2008). "Turkey and the Middle East: Ideology or Geopolitics?", **Private View**, No. 13.
- Lowe, Robert and Claire Spencer (2006). **Iran, Its Neighbours and the Regional Crises Paperback**, London: Royal Institute of International Affairs.
- Mintz, Alex & Nehemia Geva (1997). **The Polihuristic Theory of Foreign Policy Decision Making**, London: Lynne Rinner.
- Rosenan, James (1966). **Comparative and International Politics**, Northwestern University Press.
- Simon, Herbert (1985). "Human Nature in Politics: the Dialogue of Psychology with Political Science", **American Political Science Review**, Vol. 79, No. 2.
- Vertzberg, Y., (1990). **The World in Their Mind: Information Processing, Cognition and Perception in Foreign Policy**, Stanford University Press.
- Waltz, Kenneth (1986). "Reflections on Theory of International Politics: A Response to My Critics", In: Robert Keohane, **Neorealism and Its Critics**, New York: Columbia University Press.

(ج) منابع ترکیه‌ای

- Gözen, Ramazan (2006). "Türk Dış Politikasının Avrupa Birliği'ne Doğru Dönüşümü", **Uluslararası Hukuk ve Politika**, Cilt 2, No, 6.